

نوخاستگی نفس و بدن (مغز / ذهن) از دیدگاه ملاصدرا و مایکل گزنیگا، بنیان‌گذار علوم شناختی

زهرا رسولی*

محمد کاظم علمی**

علی غنائی چمن‌آباد***

علیرضا کهنسال****

تاریخ تألیف: مهر ۱۳۹۸

تاریخ دریافت: فروردین ۱۳۹۸

چکیده

انسان همواره در طول تاریخ زوایای وجودی خود را از ابعاد و طرق مختلف بررسی و کاوش کرده است. مسئله تعامل نفس و بدن از جمله مسائلی است که با پیشرفت علوم مختلفی چون علوم شناختی از حوزه فلسفه وارد علوم تجربی شده است. ملاصدرا این موضوع را به صورت ابتکاری با طرح مسئله حدود جسمانی نفس بر مبنای اصول تشکیک وجود و حرکت جوهری پاسخ داده است. مایکل گزنیگا نیز به عنوان متخصص علوم اعصاب شناختی (Cognitive neuroscience) در صدد است با مطالعه مغز و ساختار آن در قالب دیدگاه نوخاسته‌گرایی به سؤال چگونگی تعامل مغز/ذهن پاسخ دهد. در این نوشتار ابتدا دیدگاه نوخاسته‌گرایی بیان شده سپس سعی شده خوانشی از دیدگاه ملاصدرا در قالب نظریه نوخاسته‌گرایی ارائه شود و با دیدگاه نوخاسته‌گرایانه گزنیگا مقایسه گردد و در نهایت پس از مقایسه و تحلیل به ارزیابی دیدگاه آنان می‌پردازد.

واژگان کلیدی: نوخاستگی، تعامل ذهن و بدن، ملاصدرا، گزنیگا.

* دانش‌آموخته دکتری حکمت متعالیه دانشگاه فردوسی مشهد. zrasuli92@gmail.com

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد. elmi@um.ac.ir

*** دانشیار گروه علوم شناختی و روان‌شناسی دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد. ali.ghanai@gmail.com

**** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد. kohansal-a@um.ac.ir

مقدمه

قدمت طرح مباحث نفس و بدن که طبق متون تاریخ فلسفه به قصاید هومر می‌رسد، دلیل بر اهمیت ویژه این موضوع در طول تاریخ اندیشه می‌باشد. این بحث از فلسفه یونان قدیم مطرح شده و اولین دیدگاه مدون، دیدگاه افلاطون بوده است که پس از وی سایر فلاسفه به آن پرداخته‌اند. رشد علوم تجربی نیز در دهه‌های اخیر بر روند این بحث تأثیر گذاشته و پیشرفت‌های علمی در حوزه علوم شناختی، هوش مصنوعی، رفتارشناسی جانوری و نظریه تکامل باعث سهیم شدن این علوم در تبیین آنچه قبلاً یک بحث فلسفی شمرده می‌شد، گردید و زمینه طرح برخی مکاتب فلسفی معاصر چون رفتارگرایی، این‌همانی، کارکردگرایی و حذف‌گرایی را فراهم کرده است.

در دهه‌های اخیر بیشتر فلاسفه ذهن به تبیین مادی حالات ذهنی پرداخته، و رای این حالات ذهنی هیچ امر غیرمادی فرض نمی‌کردند. این رویکرد تحویل‌گرا بود؛ یعنی هر نوع حالات ذهنی مثلاً درد را با نوع خاصی از حالات فیزیکی مثلاً شلیک عصب C این‌همان می‌دانستند. مهم‌ترین اشکال این دیدگاه «تحقق‌پذیری چندگانه» (Multiple realization) است؛ بدین معنا که یک نوع حالات ذهنی لزوماً با نوع واحدی از حالت فیزیکی همراه نیست، بلکه ممکن است در موجودات مختلف با انواع دیگری از حالات فیزیکی همراه باشد. این ایراد و برخی ایرادهای دیگر باعث توجه فیلسوفان به مادی‌انگاری غیرتحویلی شد تا از یک‌سو مسئله تعامل ذهن و بدن حل شده و از سوی دیگر از گرفتاری در مشکلات رویکرد تحویل‌گرایی اجتناب گردد (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۲۱).

یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های مادی‌انگارانه غیرتحویلی که در اوایل قرن بیستم شکل گرفت، نوحاسته‌گرایی است. این مکتب بعد از افولی کوتاه از ۱۹۷۰ مجدداً مورد توجه فلاسفه ذهن قرار گرفت که عمده دلایل آن مشکلات فلسفی دیدگاه تحویل‌گرایی درباره ویژگی‌های ذهنی و نیز آثار راجر اسپری (Roger Sperry)، مدافع تحویل‌ناپذیری آگاهی به فیزیولوژی عصبی می‌باشد (صباحی و همتی مقدم، ۱۳۹۱، ص ۲۵۵). یکی از مهم‌ترین

وجوه اختلاف طرفداران نوحاسته‌گرایی در تلقی آنها از ذهن است؛ زیرا اغلب آنها ذهن را مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی که افزون بر ویژگی‌های بنیادی فیزیکی است، می‌دانند و برخی نیز به جای تمرکز بر ویژگی‌های نوحاسته بر جوهر نوحاسته تأکید دارند. در این نوشتار دیدگاه مایکل گزنیگا (Michael Gazzaniga)، پدر علوم شناختی و ملامصدرا مورد بررسی واقع می‌شوند.

۱- نوحاستگی و شاخصه‌های امر نوحاسته

شرط اصلی طرح بحث نوحاستگی دیدگاه لایه‌ای یا سلسله مراتب (Hierarchical) به ویژگی‌ها می‌باشد. از نظر نوحاسته‌گرایان ما در جهانی واحد و پویا که دارای ساختاری سلسله‌مراتبی و درهم پیچیده است، زندگی می‌کنیم. در این واقعیت سلسله‌مراتبی هر سطح پایین‌تر شرطی برای سطح بالاتر است؛ زیرا به‌طور پویایی بسط یافته است؛ اما ظهور لایه بالاتر نمی‌تواند از آن استنتاج شود؛ زیرا همیشه به سطح پایین قابل تقلیل نیست (Beorlegui, 2009, p.902).

مهم‌ترین شاخصه‌های امر نوحاسته عبارت‌اند از:

سیستمی بودن: ویژگی‌های کلی سیستم‌های پیچیده به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) ویژگی‌هایی که برخی از اجزا نیز آنها را دارند مانند سرعت و انضباط گاهی به این ویژگی‌ها ویژگی‌های وراثتی اطلاق می‌شود.

ب) ویژگی‌هایی که هیچ‌یک از اجزای سیستم واجد آنها نیستند مانند احساس درد و تنفس.

ویژگی‌های نوحاسته سیستمی هستند اگر و تنها اگر یک سیستم و نه اجزای آن سیستم دارای آن باشند (Stephan, 1999, p.50).

بدیع‌بودن (Novel): سطح حاصل امری جدید است؛ همان‌طور که ویژگی‌های جدید نیز دارد. آنچه واقعاً بدیع است، ساختار یا سیستمی است که به نحو بی‌سابقه (Ex novo) ظاهر شده است با ویژگی‌های بدیع مربوط به آن (Beorlegui, 2009, p.902).

منظور از بدیع بودن، معنای زمانی آن نیست و «این امر هیچ بعد زمانی را نشان نمی‌دهد بلکه یک رابطه سیستمی بدون زمان را مشخص می‌کند، زیرا ویژگی‌های سیستم در مقایسه با ویژگی‌های اجزای سیستم بدیع هستند» (Stephan, 1999, p.902).

داشتن توانایی‌های [تأثیرات] علی بدیع (Novel Causal Powers (influence)): وجه تمایز امور نوحاسته از ویژگی‌های سطح پایه داشتن توانایی یا تأثیر علی بدیع است. «ویژگی‌های نوحاسته توانایی‌های علی دارند که از توانایی‌های علی اشیایی که از آنها ظاهر شده‌اند، مستقل است» (Corradini, A, O'connor, 2010, p.16)

هرچند اصل این ویژگی مورد پذیرش نوحاسته‌گرایان است، اما درباره چگونگی آن اختلاف نظر دارند.

یک توضیح شهودی (Intuitive) درباره مفهوم تأثیر علی بدیع آن است که «ویژگی نوحاسته مشارکت علی‌ای دارد که از مشارکت‌های علی که توسط هر یک از ویژگی‌های سطح پایین سیستم یا اجزای آن به‌تنهایی یا با هم فراهم می‌آید، فراتر است» (Ibid).

تحویل ناپذیری (Irreducibility): با وجود اینکه تحویل ناپذیری مشخصه محوری دیدگاه نوحاسته‌گرایی است، تعریف دقیقی از آن ارائه نشده است. هسته مشترک تعاریف و مدل‌های ارائه‌شده از این شاخصه آن است که ویژگی‌های نوحاسته به ویژگی‌های سطح پایه تحویل ناپذیرند.

مراد آنان بیشتر تحویل ناپذیری کارکردی است. تحویل کارکردی ویژگی‌های متعلق به سطح بالاتر که در یک علم خاص بررسی می‌شود، به این ترتیب صورت‌بندی می‌شود:

گام اول: تحلیل کارکردی S: برای ویژگی S تعریفی بدین صورت ارائه می‌کنیم:
 S بودن: دارا بودن ویژگی p به نحوی که p وظیفه علی c را ایفا کند و p یک ویژگی متعلق به سطح پایین باشد.

گام دوم: تشخیص محقق‌کننده ویژگی S: از طریق مطالعه تجربی، ویژگی‌ها یا سازوکارهای بالفعلی می‌یابیم که وظیفه علی C را انجام می‌دهند.

گام سوم: تشکیل نظریه‌ای تبیینی که چگونگی انجام وظیفه علی C توسط محقق‌کننده S را تبیین می‌کند (Ibid, pp.19-21).

کارکردگرایان مدل تحویلی کارکردی را درباره ویژگی‌های ذهنی به کار برده‌اند، برای مثال در ویژگی ذهنی درد داشتن.

گام نخست: تحلیل کاربردی درد این است: «F درد داشتن = ویژگی‌ای است که به خاطر صدمه بافتی ایجاد می‌شود و موجب رفتارهایی مانند آزرده‌گی و ناله می‌گردد».

گام دوم: متخصصان علوم اعصاب به جستجوی محقق‌کننده ویژگی «درد» می‌پردازند و در می‌یابند که تحریک اعصاب C سازوکار ایفاکننده نقش علی درد می‌باشد.

گام سوم: آنها نظریه‌ای را شکل می‌دهند که چگونگی تحریک اعصاب C به واسطه صدمه بافتی را تبیین می‌کند و همچنین چگونگی منجرشدن تحریک این اعصاب به ناله و آزرده‌گی را نیز توضیح می‌دهند.

از نظر نوخاسته‌گرایان مدلی دارای تحویل‌ناپذیری کارکردی است که دو شرط پیش‌بینی‌ناپذیری و تبیین‌ناپذیری بر مبنای کامل‌ترین دانش از سطح پایه را داشته باشد.

در مدل تحویل کارکردی، تحویل‌پذیری یا تحویل‌ناپذیری به امکان یا عدم امکان تحلیل کارکردی ویژگی سطح بالا بر مبنای ویژگی‌های سطح پایه باز می‌گردد که قبل از جستجوی تجربی برای محقق‌کننده آن کارکردها انجام می‌گیرد؛ بنابراین ادعای نوخاسته‌گرایان بر تحویل‌ناپذیری ویژگی‌های نوخاسته بدین صورت قابل بیان است که امکان تحلیل کارکردی ویژگی‌های نوخاسته بر مبنای ویژگی‌های سطح پایه وجود ندارد (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۶۸-۷۵ به نقل از: J.Kim, supervenience Emergence).

پیش‌بینی‌ناپذیری (Unpredictability): در مباحث نوخاستگی مفهوم پیش‌بینی‌ناپذیری اهمیت حاشیه‌ای (Marginal importance) دارد؛ زیرا برجسته‌ترین مشکل پیش‌بینی‌ناپذیری، تحویل‌ناپذیری است (Eronen, 2004, p.34).

«یک ویژگی سیستمی علی‌الاصول (In principle) قبل از اولین ظهور خود پیش‌بینی‌ناپذیر است اگر ۱- تحویل‌ناپذیر باشد یا ۲- ساختاری که آن را تخصیص

می‌دهد، قبل از اولین تحقق خود، پیش‌بینی ناپذیر باشد» (Ibid, p.36).

وابستگی به ویژگی‌های سطح پایه: از نظر نوحاسته‌گرایان ویژگی‌های نوحاسته با وجود تحویل‌ناپذیری به ویژگی‌های سطح پایه، به آنها وابسته هستند یعنی ویژگی‌های نوحاسته توسط ویژگی‌های سطح پایه متعین می‌شوند (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۷۶).

یکی از مسائل مهمی که نوحاسته‌گرایان با آن روبه‌رو هستند، تبیین چگونگی وابستگی ویژگی‌های نوحاسته به ویژگی‌های سطح پایه می‌باشد و دیدگاه‌های مختلفی در این باره ارائه کرده‌اند. وابستگی به سطح پایه یا تعین‌گرایی (Determinism) مفهومی مرتبط با پیش‌بینی‌ناپذیری است. برخلاف نوحاسته‌گرایی انگلیسی، نوحاسته‌گرایان معاصر استدلال می‌کنند که جهان می‌تواند هم‌زمان متعین و پیش‌بینی‌ناپذیر باشد. احتمال دارد محدودیت‌هایی برای احتمال پیش‌بینی وجود داشته باشد تا جایی که حتی پدیده‌های متعین هم علی‌الاصول قابل پیش‌بینی نباشند.

یکی از بهترین دیدگاه‌های ارائه‌شده درباره نحوه وابستگی ویژگی‌های نوحاسته به ویژگی‌های سطح پایه دیدگاه علی اکانر و ونگ (H. Y. Wong) است که به دیدگاه دینامیکی نیز معروف است و هنوز به چالش جدی کشیده نشده است و در عین حال مدل مناسبی برای تبیین نحوه پیدایش و تأثیر ویژگی‌های نوحاسته می‌باشد (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۱۲۵). در این دیدگاه غیرساختاری بودن (Nonstructurality) مشخصه اصلی ویژگی‌های نوحاسته است، بدین ترتیب که:

ویژگی S ساختاری است، اگر و تنها اگر بخش‌هایی از هویتی که دارای ویژگی S است، دارای ویژگی‌هایی باشند که با S این‌همان نبوده و در رابطه R با یکدیگر باشند و این وضعیت امور همان دارا بودن ویژگی S توسط هویت موردنظر باشد. بنابراین ویژگی‌های ساختاری ویژگی‌هایی مرکب از ویژگی‌های اجزا و روابط میان آنها هستند که تحویل‌پذیر تلقی می‌شوند.

همچنین ویژگی‌های نوحاسته بنیانی (Basic) نیز هستند. بدین ترتیب که یک ویژگی بنیانی است، اگر تحقق آن حتی به‌طور جزئی از تحقق ویژگی‌های کل یا اجزا ترکیب نشده باشد.

با توجه به آنچه بیان شد، ویژگی‌های نوحاسته به صورت جزء و کل بر ویژگی‌های اجزای سیستم مبتنی نیستند؛ همچنین طبق این تلقی، ویژگی‌های نوحاسته در سیستم‌هایی که به آستانه‌ای از پیچیدگی رسیده باشند، ظاهر می‌شوند. آستانه پیچیدگی از طریق نظریه‌های سطح پایین پیش‌بینی نمی‌شود؛ اما تحقق ویژگی‌های نوحاسته تا زمانی تداوم دارد که ویژگی‌های ساختاری سطح پایه که این ویژگی‌های نوحاسته را ایجاد می‌کند، تحقق داشته باشند (همان، ص ۹۵). طبق مدل دینامیکی ویژگی‌های نوحاسته در عین اینکه معلول ویژگی‌های فیزیکی هستند، دارای تأثیر علی برای شرایط فیزیکی و نوحاسته هستند؛ یعنی هر سه نوع علیت نزولی، صعودی و هم‌سطح در این مدل محقق می‌گردد؛ همچنین اگرچه توانایی‌های علی ویژگی‌های نوحاسته به توانایی‌های ویژگی‌های سطح پایه وابسته هستند، باعث نمی‌شود ویژگی‌های فیزیکی بتوانند مستقل از فعالیت علی ویژگی‌های نوحاسته تمامی معلول‌های بعدی را در طول زمان متعین کنند (همان، ص ۱۱۳).

به‌طورکلی امر نوحاسته چنین تعریف می‌شود: «ویژگی E متعلق به سطح H نسبت به ویژگی‌های B_1 تا B_n متعلق به سطح L نوحاسته است، اگر و تنها اگر «سیستمی، بدیع، به لحاظ کارکردی تحویل‌ناپذیر و در عین حال وابسته به ویژگی‌های B_1 تا B_n باشد» (همان، ص ۱۲۶).

۲- گزنیگا و نوحاسته‌گرایی

گزنیگا معتقد است همه چیز درباره مغز است و فهم چگونگی کنش‌گری مغز بسیاری از مسائل درباره ذهن و حالات ذهنی را نیز روشن می‌سازد.

۲-۱- ساختار مغز

مغز انسان ساختاری پیچیده، غیرتصادفی، دارای پردازشگری خودکار و مجموعه‌ای از مهارت‌های خاص و نیز دارای محدودیت و توانایی تعمیم است که همه از طریق

انتخاب طبیعی تکامل یافته‌اند. در کنش‌گری مغز فرایندهای پیمان‌سازی (Modularized) و موضع‌گزینی شده (Localized) وجود دارد و مغز سیستمی موازی و تقسیم‌شده است که هر یک نقطه‌های تصمیم‌گیری فراوان و مراکزی برای یکپارچه‌سازی دارد و هرگز مدیریت افکار و امیال و بدن‌های ما را متوقف نمی‌کند (Gazzaniga, 2013, p.8).

۲-۲- ذهن

گزینگ معتقد است ذهن انسان پدیداری پیچیده است که در چهارچوب فیزیکی مغز ساخته شده است و ماهیت رابطه مغز و ذهن دور از فهم است (Bassett, Gazzaniga, 2011, p.200). منظور گزینگ از ذهن روشن نیست؛ اما به نظر می‌رسد منظور وی ویژگی‌های ذهنی به‌ویژه آگاهی است (Wilson, 2013, p.111). حالت‌های ذهنی از تعاملات سلول به سلول عصبی بنیادی انسان نشئت گرفته است و این حالات فعالیت‌های مغزی را که آنها را به وجود آورده است، محدود می‌کند. از نظر وی این تعاملات صرفاً با لغات جدیدی قابل شناخت هستند که متضمن این واقعیت باشند که دو لایه متفاوت به نحوی تعامل دارند که وجود هر لایه نمی‌تواند به‌تنهایی محقق شود (Gazzaniga, 2013, p.7).

۲-۳- مسئله مغز و ذهن

گزینگ هدف نهایی تحقیقات علوم اعصاب شناختی را شناخت مغز و چگونگی ارتباط کارکرد آن با ذهن می‌داند. از نظر گزینگ ذهن انسان پدیده‌ای پیچیده است که در چهارچوب فیزیکی مغز ساخته شده است و تحقیقات اعصاب‌شناختی برای بررسی مفصل آن ادامه می‌یابد. با این حال ماهیت رابطه مغز و ذهن دور از فهم است. گزینگ معتقد است پیشرفت‌های اخیر درباره نظریه سیستم‌های پیچیده می‌تواند دیدگاه‌های جدی جدیدی درباره این مسئله ارائه دهد.

۲-۴- تعریف نوحاستگی

«سازمان چندمقیاسی نشانه‌ای از سیستم‌های پیچیده است و مبانی ساختاری را برای پدیده مشخص دیگری فراهم می‌کند. این مفهوم نوحاستگی است که در آن رفتار، کنش و سایر ویژگی‌های سیستم - نظیر آگاهی (Consciousness) یا ویژگی‌های ذهنی آگاهی مانند کیفیات (Qualia) - در هر سطح خاص یا در همه سطوح بیشتر از مجموع اجزا و سیستم می‌باشد (Ibid, p.204). شاید به نحو بسیار ساده‌ای [بتوان گفت] نوحاستگی - آگاهی یا ویژگی دیگری - در مغز انسان می‌تواند به عنوان مشخص‌کننده تعاملات بین دو سطح وسیع ذهن و مغز فیزیکی اندیشیده شود» (Ibid).

۲-۵- انواع نوحاستگی

گزینگی فائل به دو نوع نوحاستگی است:

الف) نوحاستگی ضعیف (Weak): در این نوع ویژگی‌های نوحاسته به عنوان نتیجه تعاملات در یک سطح بدوی هستند و ویژگی نوحاسته قابل تحویل به اجزای اختصاصی خود است

ب) نوحاستگی قوی (Strong): در این نوع، ویژگی نوحاسته غیرقابل تحویل و چیزی بیش از مجموع اجزا می‌باشد و به خاطر افزایش رویدادهای تصادفی، قوانین نمی‌توانند به وسیله یک نظریه بنیادین سطح زیرین یا از فهمی از قوانین سطح دیگر سازمان پیش‌بینی شوند (Gazzaniga, 2011, p.72).

وی معتقد است حالات ذهنی از حالات فیزیکی ظاهر می‌شوند به نحو نوحاستگی قوی، یعنی به شیوه‌ای تحویل ناپذیر و کاملاً وابسته؛ حالات ذهنی موجود نمی‌شوند و تغییر نیز نمی‌یابند مگر با وجود و تغییر حالات فیزیکی (Bassett, Gazzaniga, 2011, P.205). همچنین در پاسخ به این پرسش که چرا و چگونه فعالیت‌های عصبی به ظهور آگاهی می‌انجامد، دو رویکرد متفاوت اتخاذ شده است:

الف) نوحاستگی معرفت‌شناختی (Epistemological): اگر یک ویژگی به

ویژگی‌های عناصر سازنده شیء یا سیستم تحویل‌پذیر یا تعین‌پذیر باشد و در عین حال تبیین، پیش‌بینی یا استخراج آن بر مبنای ویژگی‌های عناصر سازنده شیء یا سیستم، دشوار باشد (Silberstein, Mc Geever, 1999, p.186)، این رویکرد ناظر به نقص معرفتی انسان است که با رفع آن در طول زمان پیش‌بینی و تبیین امکان‌پذیر خواهد بود.

ب) نوحاستگی وجودشناختی (Ontological): ویژگی‌های نوحاسته وجودشناختی به وسیله ویژگی‌های سطح پایه تحویل یا متعین نمی‌شوند. آنها ویژگی‌هایی از سیستم‌ها یا کل‌هایی هستند که ظرفیت‌های علی‌ای دارند که نه به ظرفیت‌های علی‌ای درون اجزا تحویل‌پذیر هستند و نه به روابط بین اجزا (Ibid). نوحاستگی وجودشناختی ناظر به تبیین‌ناپذیری و پیش‌بینی‌ناپذیری امور نوحاسته از حیث ماهیت آنها می‌باشد (درواقع همان تحویل‌ناپذیری آنها).

۲-۶- تعامل مغز و ذهن

گزنیگا معتقد است نوحاستگی، روحی عرفانی نیست، بلکه رفتن از یک سطح سازمان به سطح دیگر است. نوحاستگی صعودی است؛ یعنی باید با پدیده سطح بالایی که از سطح پایین‌تری ظاهر می‌شود، شناخته شود و معمای کلاسیک این بحث آن است که چگونه یک ویژگی سطح بالا که از یک ویژگی سطح پایین ظاهر شده، می‌تواند بر آن تأثیر گذارد. از نظر وی باید هر تحلیل پایین به بالا را با تحلیل بالا به پایین تکمیل کرد. حالات ذهنی مانند عقاید، افکار، تمایلات حاصل فعالیت مغز هستند و بر تصمیمات ما تأثیر دارند. بهترین مثال از نظر او نرم‌افزار و سخت‌افزار است که نرم‌افزار به سخت‌افزار وابسته است، اما در این معنا که چیزی هست که عملکرد را ارائه می‌کند، اساسی‌تر است. به اعتقاد وی زبان علیت این بحث را مغشوش می‌سازد و به زبانی مناسب‌تر از مقولات ارسطویی نیاز است. وی به چستی این زبان اشاره نمی‌کند؛ اما معتقد است «استدلال فلسفی مدرن باید شروع شود، نقطه‌ای که علوم اعصاب جدید هم باید ارجح گذاشته شده و فهمیده شود» (Gazaniga, 2014, p.61).

۳- ملاصدرا و نفس و بدن و نوحاسته‌گرایی

۳-۱- تعریف نفس

از نظر ملاصدرا جوهر نفس از آن جهت که بسیط است، قابل تعریف و اقامه برهان نیست؛ اما از جهت فعل و انفعالش تعریف را پذیرفته و برهان بر آن اقامه می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۵). نفسیت نفس، گونه خاص وجود آن است و برای ماهیت آن وجودی دیگر که به حسب آن، نفس نباشد، وجود ندارد. ملاصدرا در تبیین خود از دو مبنای وجودشناختی یعنی «حرکت جوهری» و «تشکیک در وجود» بهره می‌برد.

به اعتقاد او نفس در ابتدای پیدایش خود دارای وجودی مادی است و بر اثر حرکت جوهری تکامل می‌یابد. بدین صورت هنگامی که عناصر کاملاً تصفیه شدند و مزاج بدن به حدنصاب خود رسید و در راه کمال و صراط استکمال بیش از آنچه نفوس نباتی و حیوانی طی کرده‌اند، پیشرفت و از نیم‌دایره قوس صعود بیشتر طی کرد، از جانب واهب‌الصور شایسته قول فیضی می‌شود به نام نفس ناطقه که تمام قوای نفس نباتی و حیوانی را در استخدام خویش در می‌آورد و همه مطیع فرمان او می‌شوند. این نفس ناطقه عبارت است از «کمال اولی که به جسم طبیعی آلی تعلق می‌گیرد و قادر بر ادراک امور کلی و مجردات است و افعال و اعمال فکری را انجام می‌دهد» (همان، ج ۸، ص ۵۳ و ۱۳۵۴، ص ۲۵۸). این تعریف صرفاً از جنبه نفسیت که همان اضافه‌تدبیری و تقویمی و تکمیلی (همو، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۱) به بدن است، می‌باشد؛ اما هرگاه نفس بر اساس حرکت جوهری و اشتدادی به مراتب عقل مجرد نایل شود، این تعریف بر آن صادق نخواهد بود.

به عبارت دیگر نفس انسان از نظر ملاصدرا امری متطور است که از نظر هویت مقام معلومی ندارد و چنین نیست که از لحاظ مرتبه وجودی نیز مانند موجودات طبیعی و عقلی و نفسی که هر یک مقام مشخصی دارند، دارای مرتبه معینی باشد، بلکه دارای

مقامات و درجات مختلف و نشئت لاحق و سابق است که در هر یک از آنها صورتی خاص دارد (همان، ص ۳۴۳).

۳-۲- شاخصه‌های نفس

الف) جوهر بودن نفس: تعریف نفس به کمال اولی ماهیت نفس را روشن نمی‌سازد و برای اثبات جوهر بودن نفس کفایت نمی‌کند؛ بنابراین بیان جوهر بودن نفس نیازمند برهان و دلیل مستقل است. دلیلی که *ملاصدرا* برای اثبات جوهر بودن نفس آورده است، نظیر برهانی است که درباره جوهر بودن صور نوعیه ارائه کرده است.

صغری: نفس، مقوم برخی انواع جوهری مانند نبات، حیوان و انسان می‌باشد.
 کبری: آنچه مقوم جوهر باشد، خود جوهر است.

نتیجه: نفس، جوهر است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۱۴ / ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۲۵-۲۸).

ب) تجرد نفس: تجرد نفس بدین معناست که نفس نه جسم است و نه جسمانی، هرچند آثاری شبیه آثار ماده دارد.

بهترین برهان* *ملاصدرا* بر تجرد نفس انسانی و حیوانی آن است که هر ادراکی اعم از حسی، خیالی و عقلی مجرد است و ادراک مجرد جز برای موجود مجرد حاصل نمی‌شود؛ بنابراین نفس حیوان و انسان به دلیل برخورداری از قوه و خیال و حس یا عقل، مجرد خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۱۵).

ج) حدود جسمانی نفس: *ملاصدرا* معتقد است نفس با حادث شدن بدن حادث می‌شود و در هنگام حدود نهایت صور مادیات و آغاز صور ادراکی است و وجود آن از آخرین پوسته‌های وجود جسمانی** و اولین هسته‌ها و بذره‌های روحانی است

* *ملاصدرا* بر این متعددی برای تجرد نفس حیوانی و انسانی بیان کرده است (برای توضیح بیشتر ر.ک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۴۲).

** هرچند نفس در ابتدای حدود تعلق شدیدی به ماده دارد و آخرین پوسته‌های ماده است، اما در عین حال بهره‌ای ولو اندک از تجرد و ملکوت را داراست (همان، ص ۱۶-۱۷).

(ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ۳۳۰).

بنابراین ملاصدرا نفس را در بدو حدوث، صورت و قوه جسمانی می‌داند که در جسم منطبق است و بالقوه انسان است و این مرتبه نازل‌ترین مرتبه وجودی آن است. پس از این مرتبه نفس به حرکت جوهری و تجدد امثال نیرو می‌گیرد و کم‌کم بر اشتداد وجود آن افزوده شده و از عالم جسم فراتر می‌رود و با ماورای طبیعت مسانخت پیدا می‌کند و به مرحله تجرد برزخی می‌رسد و پس از آن نیز تجرد عقلی و سپس به مقام فوق تجرد می‌رسد، یعنی برای نفس انسان حدی قیفی وجود ندارد (حسن‌زاده‌آملی، ۱۳۹۵، ص ۷۱).

۳-۳- مراتب نفس انسانی

ملاصدرا معتقد است کمالات متعاقبه جوهری از مبدأ فعال بر نطفه فیضان می‌یابد که اولین آن صورت معدنی، سپس صورت نباتی و پس از آن جوهر حیوانی می‌باشند. اشتداد در وجود صوری جوهری بدین ترتیب رخ می‌دهد تا به مرحله تجرد و جدایی از ماده می‌رسد از حیث ذات، ادراک، تدبیر و فعل و تأثیر (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۴۷).

همچنین نفس در هر مرحله‌ای دارای قوای متعدد و متکثری است که روابط مختلفی از قبیل استخدام و حافظ‌بودن بین آنها برقرار است. مهم‌ترین این قوا، قوه عالمه و عامله است که این تقسیم به جهت دو وجه متفاوت نفس صورت گرفته است؛ زیرا نفس از یک جهت نسبت به مافوق خود حیثیت قبول دارد و از جهت دیگر نسبت به مادون خود حیثیت تأثیرگذاری دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۱۴ و ۱۳۵۴، ص ۲۵۸).

از نظر ملاصدرا از آنجا که نفس حقیقتی واحد و دارای مراتب متعدد است، قوا نیز مراتب و شئون نفس هستند. در واقع قوای متعدد همان مراتب وجود وحدانی نفس هستند. «نفس کل قوا و مجمع وحدانی و مبدأ و غایت آن است و در هر قوه عالی‌ه‌ای

نسبت به مادون خود از قوایی که آن را به کار می‌برد، مطلب همین‌گونه است» (همو، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۵۱).

وی بر مدعای خود دلیل می‌آورد؛ اما بهترین دلیل او همان وجدان و توجه به درون است؛ زیرا معتقد است وحدت نفس و قوا امری بدیهی و وجدانی است؛ زیرا هر یک از ما با مراجعه به درون خود در می‌یابد که موجودی واحد است که به تنهایی هم عاقل است و هم مدرک، هم مکان‌دار و هم متحرک (همان، ج ۹، ص ۵۶).

۳-۴- رابطه نفس و بدن

۳-۴-۱- نوع تعلق نفس و بدن

ملاصدرا تعلق نفس و بدن را از نوع تعلق به حسب وجود و تشخیص در حدوث و نه بقا می‌داند؛ زیرا نفس در ابتدای تکون و پیدایش خود مانند طبایع و صورت‌های مادی که نیازمند ماده‌ای مبهم هستند، به ماده‌ای بدنی و مبهم نیاز دارد (همان، ج ۸، ص ۳۲۵)؛ ماده‌ای که پیوسته در حال تبدیل و استحاله است، اما وحدت شخصی و هویت نفسانی آن به سبب وحدت و اتصال نفس حفظ می‌شود؛ بنابراین تعلق نفس به بدن به لحاظ وجود و تشخیص است؛ به‌گونه‌ای که متعلق در پیدایش خود به متعلق به نیازمند است، ولی در بقا به آن نیازی ندارد.

همچنین از نظر ملاصدرا بین نفس و بدن علاقه لزومیه یا تلازم وجودی برقرار است؛ زیرا بدن در تحقق خود نیازمند نفس است و نفس نیز در تعیین شخصی و حدوث هویت نفسی‌اش محتاج بدن است (همان، ص ۳۸۲)؛ بنابراین تلازم آنها ناشی از وجود آنها می‌باشد و تلازم وجودی بین اشیا ناشی از رابطه علی- معلولی بین آنهاست که تعبیر دیگری از اصل معیت علی و معلولی می‌باشد. رابطه علی- معلولی بین نفس و بدن همان رابطه علی- معلولی حاکم بین ماده و صورت است، صورت شریک علت فاعلی ماده و جزء علت تامه آن است، ماده نیز علت قابل صورت و محل تشخیص آن است، لذا وجود صورت بدون ماده ممکن نیست. پس وجود هر یک مستلزم وجود

دیگری است مانند نفس و بدن (عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۵۰).

۳-۴-۲- تصرف ذاتی نفس و بدن

تصرف نفس از نوع ذاتی و طبیعی است که علاوه بر تصرف نفس در بدن، بدن شرط وجود نفس نیز هست؛ زیرا نفس در حقیقت و ماهیت خود به گونه‌ای نیست که وجود فی نفسه آن وجود تامی باشد که پس از وجود یافتن در اجسام تصرف کند و کار تدبیر و تحریک، رشد و نمو، تکامل و غیره را بر عهده بگیرد مانند تصرف بنّاء در ساختمان، بلکه نفس تا هنگامی که نفس است و دارای وجود ذاتی تعلقی است، در وجود ذاتی خود نیازمند بدن است مگر به مرتبه‌ای برسد که وجودش عین وجود لذاته‌اش گردد (همان، ۳۷۶).

۳-۵- دیدگاه ملاصدرا و شاخصه‌های نوحاسته‌گرایی

دیدگاه ملاصدرا درباره نفس و رابطه آن با بدن دیدگاهی خاص و ویژه است، زیرا وی معتقد است نفس از همان ابتدای حدوث جسمانی خود، بهره‌ای و لو اندک از تجرد و ملکوت دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۶) تا بر اثر اشتداد وجودی از حیث ذات، تدبیر و فعل و تأثیر به مرحله تجرد و جدایی از ماده می‌رسد (همان، ص ۱۴۷). همین امر نیز مهم‌ترین تفاوت دیدگاه ملاصدرا با دیدگاه نوحاسته‌گرایان و سایر مادی‌انگاران می‌باشد. به نظر می‌رسد در عین این نگاه خاص صدرا به نفس و رابطه آن با بدن، دیدگاه وی از جهاتی با دیدگاه نوحاسته‌گرایی معاصر قرابت دارد. در اینجا ابتدا نفس و شاخصه‌های آن از دیدگاه ملاصدرا را بر دیدگاه نوحاسته‌گرایی عرضه می‌کنیم و سپس به مقایسه دیدگاه وی با گزنیگا می‌پردازیم. گفته شد که پیش‌نیاز دیدگاه نوحاسته‌گرایی، دیدگاه سلسله‌مراتبی به هستی و همچنین نفس است.

یکی از مهم‌ترین اصول وجودشناختی صدرایی اصل تشکیک وجود است که بر مبنای آن وجود قابل شدت و ضعف است و دارای مراتب مختلف می‌باشد. این

اصل وجود شناختی در بسیاری از دیدگاه‌های محوری صدرایی وجود دارد، از جمله به مراتب هستی و نفس.

در مسئله نفس و بدن نیز بدن مرتبه نازل نفس است که بر اثر حرکت اشتدادی وجودی مراتب و نشئت مختلفی را از نفس نباتی، سپس حیوانی و بعد از آن نفس ناطقه پشت سر می‌گذارد. در واقع در فلسفه صدرایی تحولات جوهری ماده جریان یافته است از نقص به کمال تا مرتبه فوق مجرد. همه این سطوح به یکدیگر مبتنی هستند و متصل و به نحو لیس بعد از لیس می‌باشد و مرتبه بالاتر کمالات مرتبه پایین‌تر را در خود دارد و در عین حال قابل تقلیل به سطوح پایین‌تر نیست.

الف) سیستمی بودن: سیستم زیستی بدن از عناصر بسیط و مزاج شروع شده و پس از طی مراتبی و رسیدن به مرحله اعتدال شایسته دریافت فیضی به نام نفس از واهب‌الصور می‌گردد که مختص جزء یا بخش خاصی نیست (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۲۵۸). نفس در آغاز از سیستم مزاج به نحو بدیعی پدید می‌آید و کاملاً به بدن وابسته و با آن در آمیخته است که با افزایش سن ارتباط آن با بدن کمتر می‌شود اما تا پایان عمر قطعاً ادراکات حسی، وهمی و خیالی انسان به بدن وابسته خواهند بود.

ب) بدیع بودن: گفته شد مراد از بدیع بودن، بدیع بودن زمانی نیست و آنچه واقعاً بدیع است، ساختار یا سیستمی است که به نحو بی‌سابقه ظاهر شده است با ویژگی‌های بدیع مربوط به آن.

ملاصدرا معتقد است شیئیت شیء به صورت و فصل اخیر آن است و از آنجاکه نفس در حکم صورت برای بدن است با تحقق نفس، موجودی که انسان بر آن اطلاق می‌شود تحقق می‌یابد و از آنجاکه صورت منشأ فعلیت و آثار است علت تحقق ویژگی‌های بی‌سابقه و بدیع در آن می‌گردد چنان‌که به واسطه آن دارای آثار بدیع حیات یعنی رشد و تولید، حس و حرکت و علم و تمییز می‌گردد که خود علت تحقق افعال و آثار دیگری می‌باشند.

ج) داشتن توانایی علی بدیع: نفس صدرایی نیز مشارکت‌های علی فراتر از ویژگی علی امور سطح پایین سیستم یا اجزا آن دارد. در تفکر وی بین نفس و بدن علیت

دوسویه برقرار است؛ زیرا نفس در حکم علت صوری بدن و بدن نیز در حکم علت مادی آن است و هر یک در تشخیص و تعیین دیگری تأثیرگذار می‌باشد. علاوه بر این تعبیر *ملاصدرا* از نفس به کمال اول دلالت بر تأثیر علی آن‌هم در به‌فعلیت‌رساندن نوع و هم در صدور آثار و افعال از آن دارد.

همچنین بین نفس و بدن تأثیر و تأثر طرفینی برقرار است. از آنجاکه نفس دارای مراتب بوده و بدن مرتبه نازل آن است، هرگونه فعل و انفعالی در هر مرتبه آن با فعل و انفعال در مراتب بالاتر و پایین‌تر رابطه دارد و بنابراین همه مراتب نفس، حتی مراتب بالای آن نیز با فعل و انفعال مرتبه نازل یعنی بدن مرتبط هستند. از این‌رو مرتبه پایین‌تر همچنانکه بر مرتبه بالاتر اثر می‌گذارد، از آن متأثر نیز می‌شود و مرتبه بالاتر نیز در عین اثرگذاری بر مرتبه پایین‌تر، از آن تأثیر می‌پذیرد.

تأثیر صفات نفسانی بر بدن مانند سرخی چهره بر اثر ظهور صفت نفسانی غضب اثرپذیری نفس از بدن مانند صور محسوساتی که بدن با آنها روبه‌رو می‌شود و قوای بدنی مدرک آنهاست؛ صوری که به سمت عالم تجرد عقلانی بالا می‌روند همان صوری هستند که با حواس مشاهده شده‌اند (یوسفی، ۱۳۹۵، ص ۲۳۴).

به‌طورکلی می‌توان گفت از آن جهت که نفس انسان بسیط است، نسبت به کمالات مادون خود یعنی بدن اشمال دارد. این معنای اشمال همان علیت است بنابراین نفس به عنوان علت، کمالات مادون خود یعنی بدن را دارد زیرا تمام جهات وجودی معلول مستند به علت آن است.

(د) **تحویل‌ناپذیری:** به نظر می‌رسد تحویل‌ناپذیری امر نخواستی از منظر *ملاصدرا* طبق سه گام موردنظر نخواستی‌گرایان بدین ترتیب قابل بیان است:

گام اول: تحلیل کارکردی نفس: برای نفس تعریفی بدین صورت ارائه می‌شود: تحلیلی بودن = دارابودن ویژگی کمال اول که منشأ آثار غیر یکنواخت است و این کمال متعلق به سطح پایین یعنی جسم طبیعی آلی می‌باشد.

گام دوم: ما با مشاهده و تجربه* در می‌یابیم که رسیدن مزاج به حد اعتدال و فیض واهب‌الصور (در زمان سه و نیم ماهگی به بعد) باعث ظهور نفس می‌شود. گام سوم: کمال اول بودن و آثار غیر یکنواخت داشتن برای جسم طبیعی آلی معلول رسیدن مزاج به حد اعتدال و فیض واهب‌الصور می‌باشد؛ بنابراین نفس برای جسم طبیعی آلی در زمان سه و نیم ماهگی به بعد (اعتدال مزاج) ظهور می‌کند. بنابراین نفس از جهت کمال اول بودن و منشأ آثار و فعلیت بودن جوهری مستقل از بدن است که قبل از اولین ظهور خود از سطح ریزساختارهای تخصیص دهنده خود قابل استنتاج نیست و در مراحل بالاتر اشتداد وجودی می‌تواند مستقل از بدن تدوام یابد.

ه) **پیش‌بینی ناپذیری:** از آنجاکه نفس امری تحویل‌ناپذیر است پس پیش‌بینی ناپذیر نیز هست

و) **وابستگی به سطح پایه:** در این شاخصه نیز دیدگاه *ملاصدرا* تا حد زیادی با دیدگاه دینامیکی مطابقت دارد؛ زیرا نفس:

۱) غیرساختاری است، یعنی امری مرکب از اجزای بدن و روابط بین آنها نیست که تحویل‌پذیر باشد.

۲) بنیانی است، زیرا تحقق آن حتی به‌طور جزئی از تحقق ویژگی‌های کل بدن یا اجزای آن ترکیب نشده است.

۳) هر سه نوع علیت نزولی، صعودی و هم‌سطح نیز در دیدگاه *ملاصدرا* درباره نفس بررسی شده است. نفس به عنوان امری نوحاسته بر بدن تأثیر گذاشته و تصرف ذاتی دارد از طرف دیگر برای تشخیص و هویت خود نیازمند بدن است و بدون آن محقق نمی‌شود، همچنین گاهی کیفیات نفسانی بر یکدیگر تأثیر دارند مانند حالتی که در زمان غلبه اندوه، یادآوری یک خاطره خوب باعث از بین رفتن حالت اندوه شده و شادی و انبساط جایگزین آن می‌گردد.

* این تجربه، تجربه علمی و آزمایشگاهی نیست بلکه تجربه متعارف است.

مهم‌ترین تفاوت دیدگاه *ملاصدرا* با مدل دینامیکی آن است که طبق تلقی دینامیکی تحقق ویژگی‌های نوحاسته صرفاً تا زمان تحقق ویژگی‌های ساختاری سطح پایه تداوم می‌یابد، اما طبق دیدگاه *ملاصدرا* هرچند نفس در ابتدای حدوث و تکون خود و نیز پس از آن تا مراحل نیازمند بدن است؛ اما طبق حرکت جوهری نفس بعد از طی مراحل می‌تواند به درجه‌ای از تجرد برسد که بی‌نیاز از بدن گردد.

بنابراین می‌توان گفت واقعیت نفس متعلق به مرتبه وجودی تجرد، نسبت به ویژگی‌های عناصر بسیط تا مزاج متعلق به مرتبه جسم آلی طبیعی نوحاسته است اگر و تنها اگر، سیستمی (مزاج در حالت اعتدال و شایسته قبول نفس)، بدیع (دارای آثاری غیر یکنواخت و بی‌سابقه)، دارای توانایی‌های علی بدیع (کمال اول بودن و اشتغال)، تحویل‌ناپذیر کارکردی (جوهری مستقل از بدن و در عین حال حدوداً وابسته به آن) باشد. دیدگاه *ملاصدرا* از بین انواع نوحاسته‌گرایی، نوحاسته‌گرایی قوی و وجودشناختی می‌باشد زیرا معتقد است نفس اولاً به خاطر بساطت ذات خود قابل تعریف و برهان نیست. ثانیاً با توجه به شاخصه‌های بیان‌شده برای امر نوحاسته، تحویل‌ناپذیر و تبیین‌ناپذیر می‌باشد.

اما نکته قابل توجه و تأمل در دیدگاه *ملاصدرا* آن است که با توجه به اصول و مبانی وجودشناختی و انسان‌شناختی وی، دیدگاه وی دیدگاهی منحصربه‌فرد است که اگر بخواهیم آن را در قالب نظریه نوحاسته‌گرایی بازخوانی کنیم، منجر به دیدگاه نوحاسته‌گرایانه‌ای مختص *ملاصدرا* و حکمت متعالیه می‌گردد؛ زیرا از نظر *ملاصدرا* اولاً جوهر نفس از ابتدایی‌ترین مراحل تحقق، مجرد است و این تجرد بر اثر اشتداد وجودی در مراحل بالاتر بیشتر می‌شود تا حدی که نفس می‌تواند بعد از مرگ بدون بدن دنیوی تداوم یابد، به‌اضافه اینکه برخی از افراد انسانی می‌توانند به مراتب تجرد عقلی و فوق تجرد نایل شوند که فوق جوهر و مقوله است. ثانیاً از نظر *ملاصدرا* نفس و بدن دو امر مستقل نیستند، بلکه بدن مرتبه نازل‌تر نفس است و از شئون آن می‌باشد، لذا هیچ‌گونه دوگانگی در دیدگاه *ملاصدرا* مطرح نمی‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد می‌توان گفت نوحاسته‌گرایی *صدرا*یی، نوحاسته‌گرایی‌ای جوهری، تجردگرا و وحدت‌گراست که در دسته نوحاستگی وجودشناختی یا قوی جای می‌گیرد.

۴- مقایسه، تحلیل، ارزیابی

۴-۱- مقایسه

۴-۱-۱- شباهت‌ها

الف) هر دو فیلسوف دیدگاه نوحاسته‌گرایی را به نحوی پذیرفته‌اند، اما نوحاسته‌گرایی موردنظر هر یک با دیگری کاملاً متفاوت است.

ب) گزینگ‌ها معتقد است نوحاستگی ذهن از مغز نوحاستگی قوی است؛ زیرا هم ذهن غیرقابل تحویل به مغز است و هم وابستگی آن به مغز به حدی است که وجودیافتن و تغییرکردن آن ممکن نیست مگر با وجودیافتن و تغییرکردن مغز.

ملاصدرا نیز معتقد است بین نفس و بدن تلازم وجودی برقرار است، به نحوی که بدن در تحقق خود نیازمند نفس است و نفس نیز در تشخیص و حدوث هویت نفسی‌اش نیازمند بدن است؛ لذا می‌توان گفت نوحاستگی نفس از بدن نیز نوحاستگی قوی است؛ زیرا هرچند نفس در ادامه مسیر خود می‌تواند بدون بدن مادی ادامه دهد، اما در تشخیص ابتدایی خود نیازمند بدن است.

ج) به نظر می‌رسد نوع تحویل‌ناپذیری موردنظر هر دو متفکر، تحویل‌ناپذیری کارکردی است. در تحلیل تحویل‌ناپذیری کارکردی امر نوحاسته در گزینگ‌ها می‌توان گفت انسان دارای آگاهی است.

گام اول: آگاهی حالت ذهنی است که بر افعال فیزیکی انسان تأثیر می‌گذارد.
گام دوم: آگاهی از تعاملات سلول به سلول مغز در سطح خاصی از پیچیدگی حاصل می‌شود.

گام سوم: آگاهی از طریق علیت نزولی بر افعال فیزیکی انسان تأثیر دارد.
آگاهی که حالت ذهنی حاصل از تعاملات سلول به سلول مغز در سطح خاصی از پیچیدگی است و به نحو علیت نزولی بر افعال فیزیکی انسان تأثیر می‌گذارد، دو شرط موردنظر نوحاسته‌گرایان را نیز دارد؛ زیرا به تصریح گزینگ‌ها هم

پیش‌بینی ناپذیر است و هم تبیین ناپذیر.

از نظر *ملاصدرا* نیز تحویل‌ناپذیری نفس به بدن از نوع تحویل‌ناپذیری کارکردی است. (د) همان‌طور که گفته شد، در مدل دینامیکی ویژگی‌های نوحاسته معلول ویژگی‌های فیزیکی هستند و نیز دارای تأثیر علی برای شرایط سطح فیزیکی و نوحاسته هستند. البته هرچند ویژگی‌های فیزیکی علت ویژگی‌های نوحاسته هستند، در عین حال نمی‌توانند مستقل از فعالیت علی ویژگی‌های نوحاسته تمامی معلول‌های بعدی را در طول زمان متعین کنند.

بنابراین طبق این مدل دیدگاه هر دو متفکر در بحث داشتن توانایی‌های علی شبیه یکدیگر می‌باشد؛ زیرا *گزینگا* معتقد است علت هم صعودی و هم نزولی بین سطوح چندگانه رخ می‌دهد و ایجادکننده محیطی مکمل و به نحو دوجانبه‌ای محدودکننده برای کنش‌های ذهنی و فیزیکی می‌باشد؛ همچنین از نظر *گزینگا* آگاهی یک گزینه است و هر گزینه‌ای برای کارکرد خود به ساختار فیزیکی نیاز دارد.

از نظر *ملاصدرا* نیز تأثیر و تأثر نفس و بدن و توانایی‌های علی آنها دوسویه بوده و نفس و قوای آن به عنوان امور نوحاسته دارای تأثیر علی بر بدن و نیز حالات نفسانی دیگر هستند و بدن نیز از یک جهت علت تشخیص نفس است؛ اما از جهت دیگر نمی‌تواند مستقل از ویژگی علی هویت یافتن از طریق نفس عمل کند.

ه) پیش‌بینی‌ناپذیری ویژگی‌های نوحاسته مورد نظر *گزینگا* هم از نوع تحویل‌ناپذیری آنهاست و هم از آن جهت که وی در تعریف نوحاستگی تصریح می‌کند که قوانین نمی‌توانند به وسیله یک نظریه بنیادین سطح زیرین یا از فهمی از قوانین سطح دیگر سازمان‌پیش‌بینی شوند که این مطلب می‌تواند دربرگیرنده معنای دوم پیش‌بینی‌ناپذیری نیز باشد. تحویل‌ناپذیری کارکردی صدرایی نیز دال بر پیش‌بینی‌ناپذیری امر نوحاسته است.

و) *ملاصدرا* با صراحت معتقد است شناخت ماهیت نفس به خاطر بساطت ذات آن امکان‌پذیر نیست و شناخت‌های حاصل از آن بر مبنای نحوه تعلق آن به بدن و تصرف و تدبیر بدن می‌باشد؛ بنابراین می‌توان گفت وی نوحاسته‌گرایی وجودشناختی است.

دیدگاه گزینگ در این باره بین نوحاسته‌گرایی وجودشناختی و معرفت‌شناختی در نوسان است؛ اما اگر آخرین کتاب او به نام **گریزه آگاهی** را که در سال ۲۰۱۸ چاپ و منتشر شده است، مبنا قرار دهیم، وی نیز دیدگاه نوحاسته‌گرایی وجودشناختی دارد؛ زیرا می‌گوید: «تحقیقات مغزی جدید به بسیاری از حقایق درباره مغز دست یافته‌اند، اما از فرایندهایی که مغز اجرا می‌کند و در بین سایر چیزها نتیجه دارد درباره آگاهی تبیینی ارائه نکرده است و نمی‌کند» (Gazzaniga, 2018, p.146).

اما در مقاله دیگری که در سال ۲۰۱۰ نگاشته است، می‌گوید: «زمینیان نمی‌دانند که مغزها ابزار تصمیم‌گیری هستند و باید در این واژگان فهمیده شوند، در آن سطح از توصیف نه پایین‌تر. آنها تنها تاحدی تکامل یافته‌اند، عصرها خواهد گذشت قبل از اینکه آنها حتی خودشان را بشناسند» (Gazzaniga, 2010, p.292).

این عبارت وی را که مغزها هنوز تکامل نیافته‌اند، می‌توان به دو صورت تعبیر کرد: الف) چون مغزها کامل نشده‌اند، ظهور و نوحاستگی امور نوحاسته را نسبت به او اموری بیگانه می‌دانیم، درحالی‌که اگر مغز کامل گردد، ظهور آگاهی دیگر امری نوحاسته نیست بلکه همان است.

ب) چون مغز ما کامل نشده است، این ارتباط را نمی‌فهمیم (درواقع فاعل شناسا هنوز کامل نشده است).

۴-۱-۲- تفاوت‌ها

مهم‌ترین تفاوت‌های دیدگاه‌های دو متفکر عبارت است از:

الف) *ملاصدرا* نفس را جوهر می‌داند که دارای مراتب متعددی که از شئون آن هستند می‌باشد. گزینگ تصریحی درباره چیستی ذهن و جوهر بودن آن ندارد؛ اما به نظر می‌رسد منظور او از ذهن ویژگی‌های ذهنی نظیر آگاهی می‌باشد که افزون بر ویژگی‌های فیزیکی بنیادی می‌باشد، اما در چارچوب مغز فیزیکی ساخته شده و حاصل تعاملات سلول به سلول بنیادی انسان می‌باشد.

ب) از نظر *ملاصدرا* نفس امری مجرد است؛ بدین صورت که با وجود حدوث

جسمانی از همان پایین‌ترین مراتب وجودی خود بهره‌ای و لو اندک از تجرد دارد و در سیر وجودی خود به مراحل بالاتر آن می‌رسد تا هنگام مرگ که می‌تواند بدون بدن مادی تداوم یابد. از نظر گزینگی ذهن و حالات ذهنی امور غیرمادی نیستند، بلکه همه چیز به مغز بر می‌گردد و همه ویژگی‌ها و حالات ذهنی اموری برخاسته از مغز و مادی هستند.

۴-۲- تحلیل

به نظر می‌رسد برای روشن‌شدن مبنای اختلاف‌ها و تشابه‌های دو دیدگاه باید به این نکته توجه کرد که:

در مباحث فلسفه علم یکی از موضوعاتی که کوهن (Thomas Kuhn) مطرح می‌کند، آن است که در علم عادی* تلاش می‌شود که مشاهداتی سازگار با پارادایم آن گردآوری و مسائل جزئی‌تر با الگوی همان پارادایم حل شوند، متخصصان به جای انصراف از نظریه‌های خود از آنها دفاع می‌کنند و تلقی آنان این است که اگر پارادایم یا الگویی موفق باشد و بتوان در قلمرو آن بیشتر پدیده‌ها را تبیین کرد، ناسازگاری‌ها با آن پارادایم حل می‌شود، اما اگر اوجاج‌ها انباشته شوند و نتوان آنها را برطرف کرد الگو زیر سؤال می‌رود و دانشمندان برای ارائه الگوی جدیدی تلاش می‌کنند و در این نقطه بحران آغاز می‌شود. در واقع زمانی که اشکالات و سؤالات بدون پاسخ مانع کارایی پارادایم شوند و یا مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اصول یک پارادایم زیر سؤال برند، با طرح و پذیرش یک پارادایم جدید، انقلاب رخ می‌دهد. انقلاب همان تغییر الگو یا پارادایم است (حسن‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۲۳).

در انقلاب علمی، پارادایم عوض می‌شود، در نتیجه تغییر پارادایم معانی موجود در

* پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی آنها را به کار می‌برند. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک کوانتومی باشد، خواه علم ابصار موجی، شیمی تحلیلی باشد یا هر چیز دیگر، به امری مشغول‌اند که کوون آن را علم عادی می‌نامد (حسن‌زاده، ۱۳۹۶، به نقل از آلن چالمرز، ترجمه سعید زیباکلام، سمت، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۰۹).

هر پارادایم با پارادایم‌های دیگر متفاوت و قیاس‌ناپذیر (Incommensurable) است؛ زیرا معنای پارادایم این نظریه با آن پارادایم نظریه متفاوت و معنای یک پدیده در دو پارادایم کاملاً متفاوت می‌گردد مانند جاذبه در پارادایم نیوتنی و انیشتینی؛ بنابراین اینها غیرقابل مقایسه هستند. اگر در علم فیزیک که یک علم تجربی است، تغییر پارادایم رخ دهد غیرقابل مقایسه می‌شوند، پس بدیهی است که این قیاس‌ناپذیری بین علوم اعصاب‌شناختی و فلسفه و فلسفه اسلامی نیز حاکم باشد.

با توجه به این مطلب چون مبنای علوم اعصاب‌شناختی یک امر علم (Scientific) است و در ملاصدرا یک تبیین فلسفی و عقلی که تحت تأثیر آموزه‌های دینی و عرفانی نیز می‌باشد، طبیعی است که اختلاف‌نظرهای مبنایی و عمیقی بین دو دیدگاه وجود داشته باشد.

به نظر می‌رسد بستر شکل‌گیری هر یک از دیدگاه‌ها نیز تا حدی روشن‌کننده علت اختلاف‌نظرها باشد. در فلسفه ذهن معاصر اشکالات وارد بر دیدگاه‌های دوگانه‌انگار در بحث تبیین چگونگی تعامل نفس و بدن و نیز ایرادات وارد بر دیدگاه‌های فیزیکیالیستی نظیر رفتارگرایی، کارکردگرایی، حذف‌گرایی و این‌همانی باعث مطرح‌شدن دیدگاه مادی‌انگارانه غیرتحویلی‌ای به نام نوحاسته‌گرایی شد. عنصر مادی‌گرایی این دیدگاه در صدد رفع مشکل تعاملی علی‌نفس و بدن است و عنصر غیرتحویلی آن نیز در صدد رفع مشکل عمده دیدگاه تحویل‌گرایی یعنی تحقق‌پذیری چندگانه.

در فلسفه اسلامی نیز دیدگاه‌های مطرح‌شده قبل از ملاصدرا با اشکالات عمده‌ای مواجه شده و فلسفه مشاء از آنجا که قائل به دو جوهر نفس و بدن است و اضافه نفس به بدن را عارضی می‌داند، در بحث تعامل نفس و بدن با ایراداتی مبنایی مواجه می‌شود. ملاصدرا با توجه به مبانی اصول نظام فلسفی خود یعنی تشکیک وجود و حرکت جوهری، تعامل نفس و بدن را به‌گونه‌ای مطرح می‌کند که اشکالات دیدگاه‌های پیشین مطرح نمی‌شود.

۴-۳- نتیجه گیری

در این نوشتار موضوعی واحد در دو حوزه کاملاً متفاوت مورد بحث واقع شد که مهم‌ترین آنها تفاوت در روش می‌باشد. شیوه *ملاصدرا* برهان و تعقل است که نتایج یقین‌آور به دنبال دارد؛ اما شیوه *گزنیکا* تجربه و استقرای ناقص است که بیشتر ظنی است. *گزنیکا* برخی از اصول موضوعه خود مانند علیت را از فلسفه اتخاذ کرده است؛ اما نکته قابل تأمل در دیدگاه او آن است که اولاً مراد خود از علیت را به وضوح بیان نمی‌کند؛ زیرا علیت در مفهوم روزمره را کاربردی می‌داند؛ اما در مباحث مغز/ ذهن دیدگاه او مبهم است؛ زیرا تصریح می‌کند که در این مباحث نیازمند واژگانی غیر از علیت و مقولات ارسطویی هستیم، اما جایگزینی ارائه نمی‌کند. همچنین در یکی از جدیدترین مقالات خود بیان می‌کند که «علیت بی‌اساس، واقعی است و تقریباً به‌طور کامل ساختارهای عصبی ذهن را توضیح خواهد داد» (Gazzaniga, 2014, p.61)؛ اما توضیحی درباره علت بی‌اساس بودن آن ارائه نمی‌کند یا دلیلی بر مشکل‌آفرین بودن علیت نزولی ارائه نمی‌دهد؛ حال آنکه می‌توان گفت یکی از کمک‌های عمده فلسفه به توانایی ما در زمینه تفسیر و فهم علم و افزایش حساسیت در کشف مغالطات و اشتباهات، تشخیص تمایز بین پیش‌فرض‌های مبتنی بر واقعیت و پیش‌فرض‌های مربوط به روابط بین مفاهیم است. پیش‌فرض‌های مفهومی، در معانی مورد نظر ما از مفاهیم و در نحوه روابط درونی‌ای که بین آنها تصور می‌کنیم، آشکار می‌شود. امور واقع نیز با تجربه سنجیده می‌شوند، اما همواره پیش‌فرض‌های مفهومی لازم‌اند؛ زیرا برای اعتماد به آزمایش و مشاهده باید مفروض گرفته شود تا نظام مفهومی‌ای که از آن برای توصیف کشف‌های مبتنی بر واقعیت استفاده می‌شود، از پارادوکس، تناقض و دیگر نواقص مبرا باشد (هره، ۱۳۹۵، ص ۴۲)؛ بنابراین دیدگاه *گزنیکا* نیازمند تبیین بیشتر و بهتر پیش‌فرض‌های مفهومی می‌باشد.

از سوی دیگر *ملاصدرا* این موضوع را با مطالعه آرای گذشتگان و استفاده از آموزه‌های وحیانی و شهودات وجدانی خود مورد بحث قرار می‌دهد و ابتدا با وجود

اعتقاد به تعریف‌ناپذیری نفس آن را از جهتی دیگر تعریف کرده و بر مباحثی چون جوهریت، تجرد و حدود جسمانی نفس برهان اقامه می‌کند و به نحو بدیعی تعامل نفس و بدن را نیز پاسخ می‌دهد. واژه نوحاستگی یا نوحاسته‌گرایی در ادبیات فلسفی *ملاصدرا* و حکمت متعالیه مورد استفاده واقع نشده است، اما به نظر می‌رسد می‌توان برای دیدگاه *ملاصدرا* تعبیر نوحاسته‌گرایی صدرایی را به کار برد؛ زیرا ویژگی‌های امر نوحاسته بر نفس صدرایی نیز قابل انطباق است، با این تفاوت که نوحاسته‌گرایی عموماً دیدگاهی مادی‌گرایانه است؛ اما نوحاسته‌گرایی صدرایی، نوحاسته‌گرایی وجودشناختی جوهری غیردکارتی که هم قائل به تجرد نفس و حالات و شئون نفسانی است و هم وحدت‌انگار است بدین معنا که بدن مرتبه نازله نفس است و با آن اتحاد حقیقی دارد. از بین ویژگی‌های مذکور تجرد اهمیت خاصی دارد و در حکم فصل نظرات *ملاصدرا* درباره حالات ذهنی است.

منابع و مأخذ

۱. حسن زاده، محمد؛ فرامعرفت شناسی پارادایم، افسانه یا واقعیت؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۶.
۲. خوشنویس، یاسر؛ نوخاستگی و آگاهی؛ قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴.
۳. صبحی، علی و احمدرضا همتی مقدم؛ نظریه های مادی انگارانه ذهن؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۱.
۴. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)؛ الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ ج ۸- ۹، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۵. —؛ المبدأ و المعاد؛ تصحیح جلال الدین آشتیانی؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۴.
۶. —؛ مفاتیح الغیب؛ تصحیح از محمد خواجهوی؛ تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۷. عبودیت، عبدالرسول؛ درآمدی به نظام حکمت صدرایی؛ ج ۳، قم: سمت و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۲.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی؛ شرح الاسفار الاربعه؛ ج ۱، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳.
۹. یوسفی، محمدتقی؛ درس نامه علم النفس فلسفی (درس های حجت الاسلام و المسلمین غلامرضا فیاضی)؛ ج ۳، قم: سمت، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۵.

10. Bassett, Danielle S. and Michael S. Gazzaniga; "Understanding complexity in the human brain", **Trends in Cognitive Sciences**; Vol.15, No.5, 2011.
11. Beorlegui, Carlos; **Emergentism**, PENZA MIENTO, Vol 65, no. 246, 2009.
12. Corradini, A., O'connor, T.; **Emergence in science and Philosophy**, New York: Routledge, 2010.
13. Eronen, Markus; **Emergence in the Philosophy of mind**; (Master's Thesis), University of Helsinki, 2004.
14. Wilson, Richard H.; "Gazzaniga, Michael S. Who's in Charge? Free Will and the Science of the Brain"; **World Futures: The Journal of Global Education**, Vol.69, No.2, 2013.
15. Gazzaniga, Michael S.; "Understanding Layers: From Neuroscience to Human Responsibility"; **Neurosciences and the Human Person: New Perspectives on Human Activities Pontifical Academy of Sciences**, *Scripta Varia* 121, 2013. www.casinapioiv.va/content/dam/accademia/pdf/sv121/sv121-gazzaniga.pdf.
16. Gazzaniga, Michael; **Who's in Charge, Free Will and the Science of the Brain**, Harper Collins, 2011.
17. ____; **The Consciousness Instinct**; Farrar, Straus and Giroux eBook, 2018.
18. ____; "Mental Life and Responsibility in Real Time with a Determined Brain", In: **Moral Psychology**; Volume 4: Free Will and Moral Responsibility, 2014.

19. Walter Sinnott-Armstrong Cambridge, Mass.; MIT Press, 2014.
20. Patterson, Matthew, Bradly, **Emergence and causal Powers**; (Doctoral Thesis), Durham University, 2017.
21. Silberstein, Michael, John Mc Geever; “The Search for Ontological Emergence”, **The Philosophy Quarterly**; vol.49, No.195, 1999.
22. Stephan, Achim; “Varieties of emergentism” **Evolution and Cognitive**; Vol.5, No.1, 1999.